■ امویان برای نفوذ در جامعه اسلامی انسان‌های بصیر، مومن و آگاه به زمان را مانع جدی می‌دانستند، لذا برای نفوذ در جامعه، نخبگان و نیکان متنفذ را شناسایی کرده و ابتدا سعی می‌کردند آنها را با مال و مقام بخرند ولی اگر موفق نمی‌شدند، آنها را تحت فشار قرار داده و قلع‌وقمع می‌کردند. امویان کسانی را که با خدعه‌گری‌ها و ترفندهای آنها آشنا بودند و توان مقابله با آنها را داشتند، آسوده نمی‌گذاشتند

گفت‌وگوی «وطن‌امروز» با دکتر جواد سلیمانی، پژوهشگر حوزه تاریخ اسلام
درباره بازشناسی سیاست اموی علیه حکومت امام حسن(ع)

نفوذ در بستر هدم خواص

اشکان صدیق: «الحَسَنُ و الحُسَینُ إمامانِ قاما أو قَعَدا»؛ این حدیث نبوی برای همیشه روشن کرد امام حسن(ع) و امام حسین(ع) هر دو دارای امامت و ولایت بر مسلمین هستند و اهمیت جایگاه و اقدامات امام حسن(ع) اگر از امام حسین(ع) بیشتر نباشد، کمتر نیست. قریب به اتفاق پژوهشگران تاریخ اسلام معتقدند اگر اقدامات و زمینه‌چینی‌های امام حسن مجتبی(ع) نبود، هرگز حماسه عاشورا و تاثیرات و برکات بسیار آن، اتفاق نمی‌افتاد و شیعه از گنجینه کربلا محروم و بی‌بهره می‌ماند. اگر چه حضرت سیدالشهدا(ع) مظلومانه و غریبانه در صحرای کربلا به شهادت رسیدند اما غفلت از مظلومیت و غربت برادر بزرگوارشان حضرت امام حسن(ع) ناشی از فقدان نگاهی تحلیلی و دقیق به تاریخ و سیره ائمه اطهار(ع) است. تنهایی و غربت امام حسن به دلیل خیانت خواص، حذف فیزیکی و ترور شخصیتی یاران صدیق آن حضرت توسط دشمن، قلب هر شیعه و مسلمانی را به درد می‌آورد. در روز شهادت مظلومانه سبط اکبر نبی مکرم اسلام(ص) حضرت امام حسن مجتبی(ع) با دکتر جواد سلیمانی، پژوهشگر حوزه تاریخ اسلام و عضو هیأت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره) گفت‌وگو کردیم.

■ جناب آقای سلیمانی! جدی‌ترین خطری که پس از شهادت مولای متقیان علی(ع) حکومت حضرت امام حسن مجتبی(ع) را تهدید می‌کرد چه بود؟ به بیان دیگر، کدام جریان بیشترین اختلال را در مسیر هدایتی و حکومتی امام حسن مجتبی ایجاد کرد؟

امام حسن(ع) مخالفان و دشمنان متعددی داشت ولی خطرناک‌ترین دشمن آن حضرت، طایفه بنی‌امیه به سرکردگی معاویه‌بن‌ابوسفیان بود. بنی‌امیه افراد بسیار سیاس و تاجرپیشه‌ای بودند که جز به عیش و نوش و ریاست و آقایی و منافع مادی خویش نمی‌اندیشیدند. ابوسفیان رئیس این خاندان در فساد اخلاقی و شهوترانی فردی معلول‌الحال بود.

آنان در صدر اسلام نقش بسیار مهمی در کنار زدن اهل‌بیت(ع) از صحنه سیاست، فرهنگ و اقتصاد ایفا کردند. آنان یک جریان زرسالار برانداز بودند. این جریان هدفی جز ثروت‌اندوزی و سلطه‌گری و استعمار نداشت و برای براندازی حکومت امام علی(ع) و امام حسن(ع) بسیار کوشید. امام حسین(ع) را نیز پیروان همین جریان به شهادت رساندند و شیعیان را تحت سخت‌ترین شکنجه‌ها قرار دادند و برای نابودی اسلام و میراث پیامبر(ص) از هیچ تلاشی فروگذار نکردند. آنان از سال ۴۱ تا ۱۳۲ هجری حکومت جهان اسلام را در دست داشتند.

ابوسفیان، معاویه‌بن‌ابوسفیان، مروان‌بن حکم، سعیدبن‌عاص، ولیدبن عقبه‌بن ابومعیط و یزیدبن ابوسفیان، از مهم‌ترین شخصیت‌های این جریان تا زمان قیام عاشورا، یعنی سال ۶۱ هجری به شمار می‌آیند.

با ظهور اسلام و آغاز دعوت، خاندان بنی‌امیه ابتدا با رسول خدا(ص) و آیین مقدس‌شان مقابله کردند ولی وقتی دریافتند تاب مقاومت در برابر موج اسلام‌خواهی و مسلمانان را ندارند، به دروغ اسلام آوردند و در سال‌های پس از رحلت پیامبر(ص)، با برقراری پیوند با جانشینان آن حضرت، بار دیگر بر بخش‌هایی از جهان اسلام سلطه یافتند و کوشیدند دین اسلام را استحاله کنند اما وقتی امیرمؤمنان(ع) به حکومت رسیدند، آنان بار دیگر مانند عصر نبوی، با شخصیت کاملی روبه‌رو شدند که اهل مصالحه و معامله با ایشان نبود. از سوی دیگر، تسلیم شدن و بیعت با آن حضرت نیز موجب از دست رفتن سلطه‌شان بر جامعه اسلامی می‌شد؛ از همین رو، خود را بر سر دوراهی سرنوشت‌سازی دیدند و سرانجام علم مخالفت با آن حضرت برداشتند تا از این رهگذر حکومت علی(ع) را واژگون کنند و قدرت کل جهان اسلام را به دست گیرند که تا حد زیادی نیز به اهداف شوم خود رسیدند و پس از شهادت امام علی(ع) با تحمیل صلح بر امام حسن(ع) بر تمام جهان اسلام سلطه یافتند.

■ روش‌های معاویه برای زمین زدن حکومت امام حسن(ع) چه بود؟

یکی از روش‌های معاویه برای اخلال در حکومت امام حسن(ع) پروژه نفوذ بود. معاویه برای اخلال در حکومت امام حسن(ع) از انواع نفوذ استفاده می‌کرد که می‌توان آن را به دو نوع تقسیم‌بندی کرد: ۱- نفوذ امنیتی ۲- نفوذ روانی.

درباره نفوذ امنیتی باید بگویم یکی از شیوه‌های رایج امویان برای نفوذ در دولت امام حسن(ع) این بود که افرادی را که طمع به مال دنیا در دل‌شان زنده بود و درهم و دینار به کام‌شان شیرین می‌آمد، شناسایی کرده و با رشوه‌های کلان آنها را می‌خریدند و به خود ملحق می‌کردند؛ این افراد گاه خود و اطرافیان‌شان نیز به معاویه می‌پیوستند.

یکی از روش‌های معاویه برای اخلال در حکومت امام حسن(ع) پروژه نفوذ بود. معاویه برای نفوذ در حکومت امام حسن(ع) از ۲ نوع ابزار نفوذ استفاده می‌کرد:
۱- نفوذ امنیتی: افرادی را که طمع به مال دنیا در دل‌شان زنده بود، شناسایی کرده و با رشوه‌های کلان آنها را می‌خرید
۲- نفوذ روانی: انتشار شایعات گسترده و اخبار غلط در جامعه؛ این مسأله باعث می‌شود کسانی که قوه تحلیل اوضاع زمانه را ندارند، دچار بحران روانی شوند و تصمیم‌های نامعقولی بگیرند

امام حسن(ع) عبیدالله‌بن‌عباس را با ۱۲ هزار نیرو به جنگ با معاویه در منطقه جزیره فرستاد و قیس‌بن‌سعد را هم با او همراه کرد و به عبیدالله فرمان داد بر اساس نظر قیس عمل کند. وقتی لشکر عبیدالله به لشکر معاویه رسید؛ معاویه نخست یک میلیون درهم برای قیس هدیه فرستاد و از او خواست در عوض آن به او بپیوندد یا از جنگ کناره بگیرد ولی قیس این پیشنهاد را نپذیرفت و با شجاعت و جوانمردی پاسخ داد: «تَخْدَعُنی عَن دینی؟»؛ «آیا مرا در دینم فریب می‌دهی؟» آنگاه معاویه همین پیشنهاد را به عبیدالله‌بن عباس داد و او با ۸ هزار نیروی تحت فرمانش به معاویه پیوست اما قیس با بقیه نیروها به جنگ ادامه داد.

براساس پاره‌ای اسناد، معاویه برخی از چهره‌های سیاسی و نظامی عراق مانند اشعث‌بن‌قیس، عمروبن‌حریث و شبث‌بن‌ربعی و حجربن‌حجر را با وعده صدهزار دینار مامور ترور امام حسن(ع) کرد که آن حضرت متوجه و توطئه‌شان خنثی شد.

نتیجه این نفوذ امنیتی این شد که بخشی از اشراف و رؤسای عراق از پیروزی معاویه به وحشت افتاده و از معاویه درخواست امان کردند و معاویه برای وادار کردن امام به پذیرش صلح، نامه‌های اشراف کوفه را که ملتمسانه از معاویه امنیت خود و قوم‌شان را خواسته بودند، برای آن حضرت فرستاد.

معاویه به همسر امام حسن(ع)، (جعده) دختر اشعث‌بن‌قیس قول داد اگر امام را به شهادت برساند، او برای پسرش یزید از جعده خواستگاری خواهد کرد و ۱۰۰ هزار درهم نیز برایش می‌فرستد و جعده امام را مسموم کرد.

یکی دیگر از شیوه‌های معاویه برای پروژه نفوذ، ایجاد اختلال در روان مردم بود؛ وقتی دشمن اخبار غلط و ضدونقیضی به مردم بدهد، کسانی که قوه تحلیل اوضاع زمانه را ندارند، دچار بحران روانی می‌شوند و تصمیم‌ها و اقدامات نامعقولی اتخاذ می‌کنند

معاویه در لشکر امام حسن(ع) که در مدائن مستقر شده بود، شایعه کرد قیس‌بن‌سعد با معاویه مصالحه کرده و به او ملحق شده است و در مقابل در لشکر قیس شایعه مصالحه کردن امام حسن(ع) را با خود منتشر کرد.

معاویه سپس مغیره‌بن‌شعبه، عبدالله‌بن‌عامربن‌کُریز و عبدالرحمن‌بن ام‌حکم را برای مذاکره نزد امام حسن(ع) در مدائن فرستاد. آنها هنگام خروج از نزد حضرت به مردم گفتند پسر رسول خدا صلح را پذیرفت و بدین‌وسیله خون شما حفظ و فتنه خاموش شد. این شایعه لشکر امام حسن(ع) را به اضطراب افکند و مردم دروغ‌های آنان را باور و به سوی خیمه‌گاه امام حسن(ع) حمله کرده و آنچه را در آن بود غارت کردند. امام حسن(ع) وقتی اوضاع لشکر را آشفته یافت، بر اسبش سوار شده، در «مظلم ساباط» به راه افتاد.

■ سوالی که اینجا پیش می‌آید این است که بنی‌امیه چه ویژگی و خصلت ویژه‌ای داشت که تا این حد توانست پروژه عظیم اسلام ناب محمدی به رهبری و زعامت پیامبر گرامی اسلام و ائمه اطهار را دچار چالش‌های فراوان کند؟

بی‌تردید نفوذ امویان در میان امت و دولت اسلامی عصر امام حسن(ع) دارای رمز و راز خاصی بوده، زیرا غیر از بنی‌امیه برخی دیگر از طوایف قریش و غیرقریش نیز با اسلام و حکومت اسلامی میانه خوشی نداشتند ولی به اندازه بنی‌امیه نتوانستند در تاروپود امت اسلامی نفوذ کنند. از این رو جست‌وجوی علت نفوذ بنی‌امیه بحث مهمی است که می‌تواند برای پاسداری از انقلاب و حکومت اسلامی ایران عبرت‌آموز باشد.

برخی کارشناسان معتقدند خاندان بنی‌امیه مانند سایر قبایل اهل تعصبات قومی و دارای ایده و هدف بودند ولی ویژگی‌شان نسبت به سایر قبایل این بود که اهل طراحی و برنامه‌ریزی بودند؛ آنان مانند یک حزب عمل می‌کردند.

استاد شهید مطهری در یکی از فرازهایش درباره امویان، آنها را به یهود در دنیای معاصر تشبیه کرده و انسجام درونی و حرکت برنامه‌ریزی شده آنان را مشابه حرکت یهود بر ضد اسلام شمرده است: «در ۵۰ سال بین وفات رسول خدا(ص) و شهادت حسین‌بن‌علی(ع)، جریانات و تحولات فوق‌العاده‌ای رخ داد. محققان امروز، آنهایی که به اصول جامعه‌شناسی آگاه هستند، متوجه نکته‌ای شده‌اند؛ مخصوصا عبدالله علائلی با اینکه سنی است، شاید بیشتر از دیگران روی این مطلب تکیه می‌کند. می‌گوید: بنی‌امیه برخلاف همه قبایل عرب (قریش و غیرقریش) تنها یک نژاد نبودند. نژادی بودند که طرز کار و فعالیت‌شان شبیه طرز کار یک حزب بود؛ یعنی افکار خاص اجتماعی داشتند. تقریبا نظیر یهود در عصر ما و بلکه در طول تاریخ، که نژادی هستند با یک فکر و ایده خاص که برای رسیدن به ایده خودشان، گذشته از هماهنگی‌ای که میان همه افرادشان وجود دارد، نقشه و طرح دارند».

در طول تاریخ افراد و اقوام زیادی بوده‌اند که دارای آرمان‌های خاصی بودند و برای نیل به آرمان‌های خود تلاش کردند ولی به اهدافشان نرسیدند اما امویان به اهداف دنیوی‌شان رسیدند؛ علتش این بود که نیل به اهداف و عبور از موانع مسیر حرکت به سوی اهداف، تنها با کوشش و تلاش و زور بازو حل نمی‌شود، بلکه در کنار مقاومت و تلاش، طرح و برنامه هم می‌خواهد.

با دقت در سیره امویان معلوم می‌شود آنها برای نفوذ و استحاله انقلاب اسلامی رسول خدا(ص) و اسلام ناب طرح‌های بسیار حساب‌شده‌ای داشتند.

■ مهم‌ترین برنامه‌ها و اقدامات بنی‌امیه و بویژه شخص معاویه برای استحاله انقلاب اسلامی رسول مکرم اسلام و سقوط حکومت سبط اکبر ایشان، حضرت امام حسن مجتبی(ع) و وادار کردن ایشان به صلح چه بود؟

این برنامه‌ها را در چند سرفصل توضیح می‌دهم.

۱- قلع‌وقمع و ترور شخصیتی نیکان، نخبگان و خواص

امویان برای نفوذ در جامعه اسلامی انسان‌های بصیر، مومن و آگاه به زمان را مانع جدی می‌دانستند، لذا برای نفوذ در جامعه، نخبگان و نیکان متنفذ را شناسایی کرده و ابتدا سعی می‌کردند آنها را با مال و مقام بخرند ولی اگر موفق نمی‌شدند، آنها را تحت فشار قرار داده و قلع‌وقمع می‌کردند.

امویان کسانی را که با خدعه‌گری‌ها و ترفندهای آنها آشنا بودند و توان مقابله با آنها را داشتند، آسوده نمی‌گذاشتند. حضرت امیرمومنان(ع) پس از بیان فتنه بودن امویان می‌فرماید: «عَمَّتْ فِتْنَتُهَا وَ خَصَّتْ بَلِيَّتُهَا أَصَابَ الْبَلَاءُ مَنْ أَبْصَرَ فِيهَا وَ أَخْطَأَ الْبَلَاءُ مَنْ عَمِيَ عَنْهَا؛ سلطه‌اش همه جا را فرا گرفته، و بلای آن دامنگیر نیکوکاران است و هر کس فتنه آنان را بشناسد، به بلای آنان گرفتار می‌شود و هر کس که ترفند آنها را نشناسد، به حادثه‌ای برایش رخ نخواهد داد».

به تعبیر استاد مطهری قدّس‌سرّه حضرت می‌فرماید: این بلیه‌ای است که همه جا را می‌گیرد ولی گرفتاری‌هایش اختصاص به یک طبقه معین پیدا می‌کند. هر کس که بصیرتی داشته باشد و به قول امروز روشنفکر باشد [و] هر کس که فهم و درکی داشته باشد، این بلا و فتنه او را می‌گیرد؛ زیرا نمی‌خواهند آدم چیزفهمی وجود داشته باشد، و تاریخ نشان می‌دهد که بنی‌امیه افراد به‌اصطلاح روشنفکر و دراک آن زمان را درست مثل مرغی که دانه‌ها را جمع کند، یکی‌یکی جمع و سر به نیست می‌کردند و چه قتل‌های فجیعی در این زمینه انجام دادند.

آری! امویان در طرح استعماری خویش شخصیت‌ها و جریان‌های بیدار جامعه را به هر طریق ممکن از پیش روی خود برمی‌داشتند.

■ لطفاً برخی مصادیق اقدامات بنی‌امیه و معاویه برای از بین بردن فیزیکی و معنوی خواص و نخبگان حامی ولایت را ذکر بفرمایید.

برخی را با تهمت و افترا و ناسزا ترور شخصیت می‌کردند و حتی پس از شهادت‌شان می‌کوشیدند یاد آنها را از خاطره‌ها محو کنند و برخی دیگر را با شکنجه و تهدید و حبس و غارت مال و تخریب خانه، وادار به سکوت می‌کردند. آنان امامان شیعه را یکی پس از دیگری به شهادت رساندند و حتی پس از شهادت امام علی(ع)، بسیار کوشیدند نام نیک آن حضرت را از دل‌ها محو کنند؛ معاویه طی بخشنامه‌ای به سخنرانان و خطبا دستور داد در خطابه‌های خود امام(ع) را لعن کنند.

این سنت شوم تا زمان عمربن‌عبدالعزیز، یعنی تا اواخر قرن اول هجری، حدود ۶۰ سال پس از شهادت امیرمؤمنان(ع) ادامه داشت.

معاویه به نمایندگانش دستور داد: «اگر ۲ نفر گواهی دادند که کسی از دوستداران علی و خاندانش است، اسمش را از دفتر دولت حذف و حقوقش را قطع کنید... هر کس متهم به دوستی با این قوم است، خانه‌اش را ویران کنید و بلایی بر سرش آورید که برای دیگران درس عبرت باشد».

وی امام حسن(ع) را مسموم و شهید کرد و امام حسین(ع) را نیز در دوران ۱۰ ساله امامتش، کاملا تحت فشار قرار داد؛ به‌گونه‌ای که برقراری ارتباط با آن حضرت بسیار خطرناک بود. به عنوان نمونه، وقتی چند نفر از شیعیان کوفه در مدینه نزد حضرت آمدند، مروان‌بن‌حکم به معاویه نوشت من از حسین‌بن‌علی احساس خطر می‌کنم. در پی آن معاویه نامه‌ای تهدیدآمیز به امام(ع) نوشت: «به من خبر رسیده برخی از کوفیان تو را به قیام دعوت کرده‌اند. بدان که اگر با من خدعه کنی، من هم با تو از در حیله درمی‌آیم».

پس از معاویه، یزید در نخستین روزهای خلافتش حضرت را وادار کرد که بین بیعت و کشته شدن، یکی را برگزیند. او به ولیدبن‌عتبه، والی مدینه نوشت: «حسین‌بن‌علی(ع) را احضار کن و از او بیعت بگیر؛ اگر امتناع کرد، گردنش را بزن».

وضع شیعیان نیز مانند وضع امامان معصوم بسیار وخیم بود. امام باقر(ع) درباره برخورد سفاکانه امویان با شیعیان می‌فرماید: «شیعیان ما در هر جا که بودند، کشته شدند. بنی‌امیه دست‌ها و پاهای افراد را به گمان اینکه از شیعیان ما هستند، بریدند. هر کس به دوستی و دلبستگی به ما معروف بود، زندانی شد یا مالش به غارت رفت و یا خانه‌اش ویران شد».

برخی خواص را با تهمت و افترا و ناسزا ترور شخصیت می‌کردند و حتی پس از شهادت‌شان می‌کوشیدند یاد آنها را از خاطره‌ها محو کنند و برخی دیگر را با شکنجه و تهدید و حبس و غارت مال و تخریب خانه، وادار به سکوت می‌کردند؛ هر کس از اسلام ناب و محبت اهل‌بیت(ع) دم می‌زد بشدت سرکوب می‌شد؛ چنانکه حجربن‌عدی به جرم مخالفت با ناسزاگویی خطبا به امام علی(ع) به شهادت رسید، یا عبدالرحمن‌بن‌حسان به دستور زیادبن‌ابیه، زنده زنده دفن شد. بدین‌سان امویان، نیکان و نخبگان جامعه را سخت تحت فشار قرار دادند

هر کس از اسلام ناب و محبت اهل‌بیت(ع) دم می‌زد بشدت سرکوب می‌شد؛ چنانکه حجربن‌عدی به جرم مخالفت با ناسزاگویی خطبا به امام علی(ع) به شهادت رسید، یا عبدالرحمن‌بن‌حسان به دستور زیادبن‌ابیه، زنده زنده دفن شد. بدین‌سان امویان، نیکان و نخبگان جامعه را سخت تحت فشار قرار دادند.

امویان نه‌تنها شیعیان، بلکه هر فرد اهل فهم و بیداری را که از فرمانبری چشم‌بسته آنان سر می‌تافت، به طرز فجیعی سرکوب می‌کردند تا درس عبرتی برای دیگران باشد. برای نمونه زیادبن‌ابیه، حَکَم‌بن‌عمرو غفاری، یکی از اصحاب پیامبر(ص) را به خراسان فرستاد. حَکَم در جریان فتوحات غنایم زیادی به دست آورد ولی زیاد به او نوشت: «امیر مؤمنان (معاویه) مرقوم داشته که سفید و سرخ را برای او انتخاب کنیم و ذره‌ای طلا و نقره بین مسلمانان تقسیم نشود».

حَکَم با استناد به اینکه چنین حکمی در قرآن نیست، از اجرای فرمان خلیفه سر باز زد و غنایم را میان مسلمانان تقسیم کرد. ظاهرا در پی این اقدام، معاویه کسی را فرستاد و حَکَم را دست‌بسته به زندان انداخت و او آنقدر در زندان بود تا با همان غل و زنجیرها جان داد. بدین‌سان امویان فرزانگان بسیاری را زیر چکمه‌های استبداد خویش له کردند.

۲- قداست‌زدایی از احکام دین

یکی دیگر از برنامه‌های خطرناک و حساب‌شده امویان برای نفوذ در امت و دولت اسلامی، این بود که آنها سعی کردند از احکام دینی قداست‌زدایی کنند، تا از این رهگذر هتک‌حرمت دین و ترویج بدعت‌ها برای جامعه طبیعی جلوه کند و بدین سان مسیر نفوذ فرهنگی‌شان هموار شود.

امیرمؤمنان در بخش‌های مختلفی از سخنان‌شان به مساله شکستن حریم احکام خدا به دست بنی‌امیه اشاره کرده و از جمله فرمودند: «اگر آنها بعدها کارها را به دست گیرند، حرمت و سطوت احکام خدا را می‌شکنند؛ عملا مرتکب حرام می‌شوند تا قباحت [ارتکاب] آن از بین برود».

حضرت همچنین در خطبه ۹۸ نهج‌البلاغه می‌فرماید: «وَاللَّهِ لَا يَزَالُونَ حَتَّى لَا يَدَعُوا لِلَّهِ مُحَرَّماً إِلَّا اسْتَحَلُّوهُ وَ لَا عَقْداً إِلَّا حَلُّوه؛ به خدا قسم، (بنی‌امیه) همچنان به ستم ادامه دهند تا آنجا که حرامی باقی نماند، مگر آنکه حلالش بشمارند و پیمانی نیست، مگر اینکه آن را بشکنند».

البته نمونه‌هایی از هتک احکام دین به دست عمال بنی‌امیه در عصر عثمان، در همان زمان حیات امیرمؤمنان(ع) رخ داد ولی پس از شهادت ایشان، این روند در عصر امام حسن(ع) به صورت علنی‌تر و فراگیرتری گسترش یافت.

امروز نیز مساله گسترش فساد جنسی و اخلاقی و اقتصادی از راهکارهای رسمی استکبار برای از بین بردن قداست حلال و حرام دینی است. در آن عصر نیز خود امویان به عنوان جانشینان دروغین نبی مکرم(ص) پرده‌های عفاف را دریدند و آشکارا فسق و فجور به راه انداختند. شرایط طوری شد که وقتی نمایندگان مردم مدینه به شام رفتند و دستگاه یزید را در شام از نزدیک مشاهده کردند، سخت شگفت‌زده شدند و پس از بازگشت، به مردم مدینه گفتند: «لیس له دین، یشرب الخمر ویعزف بالطنابیر ویضرب عنده القیان ویلعب بالکلاب؛ [یزید] دین ندارد: شرب خمر می‌کند؛ طنبور می‌زند و کنیزان نزدش می‌نوازند و با سگ‌ها بازی می‌کند».

۳- جایگزینی اسلام بدیل به جای اسلام اصیل

بنی‌امیه می‌دانستند اگر به صورت علنی به جنگ اسلام بیایند با مقاومت منفی مومنان روبه‌رو می‌شوند، لذا برای نفوذ فرهنگی و استحاله فرهنگ دینی جامعه، ابتدا سعی کردند اسلام بدیلی را جایگزین اسلام اصیل کنند تا مومنان بدون اینکه خودشان بفهمند، هویت دینی‌شان تغییر کند. به عنوان نمونه، از خواندن نماز جلوگیری نمی‌کردند، حتی خودشان پیش‌نماز مردم می‌شدند ولی با امر به معروف و نهی از منکر مخالفت می‌کردند و نمی‌گذاشتند مردم به این فریضه عمل کنند و مصداق معروف و منکر را بفهمند. بدین‌سان ظاهر نماز حفظ می‌شد ولی خاصیت اصلی نماز که نهی از فحشا و منکر بود، از بین می‌رفت. همین کار را نسبت به سایر عبادات مانند حج و روزه نیز انجام دادند. امیرمومنان(ع) با توجه به طرح بنی‌امیه پیش‌بینی کردند که حقیقت و هسته دین از بین خواهد رفت ولی ظاهر و پوسته‌اش باقی خواهد ماند، لذا فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ يُكْفَأُ فِيهِ الْإِسْلَامُ كَمَا يُكْفَأُ الْإِنَاءُ بِمَا فِيه؛ ای مردم بزودی زمانی فرا می‌رسد که اسلام در آن زمان از درون تهی می‌شود، همان‌گونه که ظرف از محتوایش تهی می‌شود».

استاد شهید مطهری در شرح این سخن حضرت می‌فرماید: «امیرالمومنین می‌خواهد بفرماید که بنی‌امیه اسلام را توخالی می‌کنند، مغزش را به کلی از میان می‌برند و فقط پوستی توخالی برای مردم باقی می‌گذارند».

در دوران معاصر نیز برخی مجامع شبه‌ماسونی و وابسته به استعمار چنین سیاستی را دنبال می‌کنند. به عنوان مثال، امروز برخی جریان‌های وابسته به غرب ظاهر عزاداری سیدالشهدا(ع) را حفظ می‌کنند و حتی خودشان در رونق‌بخشی به آن سهیم می‌شوند ولی آن را در قمه‌زنی و بلند کردن علم و لطمه‌زنی خلاصه می‌کنند اما هرگز حاضر نیستند ابعاد معرفتی، حماسی و جهادی این نهضت گشوده شود و آرمان استکبارستیزی، شهادت‌طلبی، عزت‌مندی و دوری از ذلت‌پذیری این نهضت فاش شود. آنها کارکرد حماسه حسینی را در سطح یک حادثه‌ای که موجب جریحه‌دار شدن عواطف و احساسات انسانی است تقلیل می‌دهند و حتی مانع طرح مباحث سیاسی در هیأت‌های عزاداری می‌شوند.

آنها برای اینکه پروژه تحریف دین را پیش ببرند سعی می‌کردند با استفاده از قدرت، ثروت و تبلیغات، مرجعیت تفسیر دین جامعه را به دست علمای درباری و خائن بدهند؛ چنانکه در زمان خلافت عثمان مرجع تفسیر دین را کعب‌الاحبار معرفی کرده بودند، طوری که عثمان نیز به رأی کعب‌الاحبار احترام می‌گذاشت. وقتی جناب ابوذر به عثمان گفت مؤمن نباید تنها به ادای زکات مالش در زندگی اکتفا کند، اگر صاحب مکنت است باید به فقرا و مستمندان کمک کند، کعب‌الاحبار گفت زکات مال کفایت می‌کند. ابوذر بشدت ناراحت شد و فرمود: «یا بن الیهودیه، ما أنت و ما هاهنا؛ ای یهودی‌زاده، تو را چه به اظهارنظر درباره دین».

از همین رو حضرت علی(ع) می‌فرمود: «فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيراً فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَى وَ تُطْلَبُ بِهِ الدُّنْيَا؛ این دین در دست اشرار اسیر شده، بر اساس هوای نفس خود در دین حکم می‌کنند و با دین، دنیا را می‌طلبند».

یعنی تفسیر دین در عصر امویان به دست نااهلان و افراد شرور افتاد، طوری که به جای فتوا بر اساس قرآن و سنت، طبق هوای نفس و دلخواه خود فتوا می‌دهند.

۴- پرهیز از تعلیم شرک

در تعالیم اسلام در کنار بندگی خدا، برائت از شرک وجود دارد و اساسا توحید با بندگی غیر خدا سازگار نیست. اسلام در کنار تولی، تبری را نیز دارد و اساسا ایمان به خدا بدون کفر به طاغوت، ایمان واقعی محسوب نمی‌شود، بلکه شرک است. همین امر موجب می‌شود در دل انسان مومن، محبت به کفار و پذیرش سلطه آنان جا نداشته باشد.

امویان چون می‌دانستند اگر مردم بفهمند مقتضای اسلام تنها ایمان به خدا و نماز و روزه و خمس و زکات نیست، بلکه شناخت مشرکان و برائت از آنان نیز جزو مسلمانی است، دیگر سلطه آنها را نمی‌پذیرند و نفوذشان را بر عرصه سیاست، اقتصاد و فرهنگ برنمی‌تابند، لذا یکی از طرح‌های حساب‌شده‌شان برای تحکیم نفوذ خود در دولت و امت اسلامی این بود که از آموزش ایمان به خدا و عبادت خدا به مردم جلوگیری نمی‌کردند ولی از آموزش مفهوم و مصداق شرک به مردم سخت ممانعت می‌کردند. امام صادق(ع) در این مورد چنین می‌فرماید: «إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ أُطْلِقُوا لِلنَّاسِ تَعْلِيمَ الْإِيمَانِ وَ لَمْ يُطْلِقُوا تَعْلِيمَ الشِّرْكِ لِكَيْ إِذَا حَمَلُوهُمْ عَلَيْهِ لَمْ يَعْرِفُوهُ؛ بنی‌امیه آموزش ایمان به مردم را آزاد گذاشتند ولی آموزش شرک را ممنوع کردند تا زمانی که مردم را به سوی شرک سوق می‌دهند مردم مشرک شدن خود را درک نکنند». سبک زندگی مشرکانه برای جبهه کفر و طاغوت خطری ندارد، زیرا کسانی که سرگرم عبادت فردی بوده و کاری به مبارزه با کافران و نفی شرک ندارند، هرگز طواغیت و مستکبران را تهدید نمی‌کنند. امویان نمی‌گذاشتند مردم بفهمند اسلام تنها در ایمان به خدا و قیامت و عبادت‌های فردی خلاصه نمی‌شود، بلکه نفی شرک در امور فردی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و در تمام سطوح اعم از خالقیت، رازقیت و ربوبیت هم جزو مسلمانی است.

در دنیای معاصر نیز نظام سلطه با حکومت‌هایی مانند عربستان سعودی که نام اسلامی را یدک می‌کشند ولی تبعیت و همکاری با دشمنان اسلام را مصداق شرک ندانسته و از مستکبران برائت نمی‌جویند، همکاری می‌کند و آنان را دوست خویش می‌پندارد ولی نظام جمهوری اسلامی را تحمل نمی‌کند، زیرا نظام جمهوری اسلامی در کنار تعلیم ایمان، مفهوم شرک، سبک زندگی مشرکانه و مصادیق آن را به جامعه معرفی می‌کند و زندگی مشرکانه را زندگی اسلامی نمی‌شمارد.